

روباهایی که می آیند



■ اگران هفته‌ای که گذشت عمداً تا تسخیر آثار کم‌دی بود، با این حال یکی، دو فیلم درام نیز در این هفته برای اولین بار به نمایش در آمدند و فیلم معرفی نشده «این را والس بدان» محصول کانادا/اسپانیا زاین به کارگردانی سارا پالی نیز در میان این فیلم‌ها بود.

■ ■ ■

هیولاهای حیات وحش جنوب



Ted در پی آرزوی کودکانه مردی بزرگسال یک عروسک خرس زنده می‌شود و او را لحظه‌ای راحت نمی‌گذارد. سست‌مک فارلن این فیلم کم‌دی را با ترکیبی از تصاویر زنده و CGI ساخته و خوش همراه با مارک والبرگ، میلانکس، جووانی ریببسی و جوتل مک هیل در آن ایفای نقش کرده است. فیلمنامه را نیز ست مک فارلن همراه با الک سولکین و ولسلی وایلد نوشته است. زمان نمایش فیلم ۱۰۶ دقیقه است.

حفاظت از شاهد مادانای تیلر پری



Unforgivable فیلم اقتباسی است از رمان پرفروش فیلیپ جیان که آندره تشینه کارگردانی کرده است. یک نویسنده داستان‌های جنایی به وینز می‌رود و با زنی ازدواج می‌کند که گذشته‌ای مرموز دارد و وقتی یک سابقه‌دار را برای تحقیق پیرامون گذشته همسرش استخدام می‌کند، اوضاع پیچیده‌تر می‌شود. آندره دوسولیه، کارول بوکه و مالنی تی بری در این درام ۱۱۱ دقیقه‌ای محصول کشور فرانسه ایفای نقش کرده‌اند.



«وان حمام» قطعه زمینی مرطوب در دلتای لوئیز پانا، خانه شگفتی‌های بی‌حدوحصر است: تمساح‌ها و گرازهای وحشی، گیاهان و توده‌مگس‌های سبیز و دسته‌های آدم‌های سرسخت که با وجود خطرات موجود حاضر به ترک آنجا نیستند. ولی هیچ موجودی شگفت‌انگیزتر از هاش‌پایی (با بازی کوزتانه والیس) شعرگونه و استثنایی نیست. او در الونگی با پایه‌های چوبی با پدر ناخوش و لجبازش، وینک (دوایت هنری) زندگی می‌کند. او خود آشپزی و عاشقانه از پرندگان، سگ و خوک تحت سرپرستی‌اش نگهداری می‌کند. او حرف‌های آنها را می‌فهمد: «بیشتر اوقات می‌گویند: «هن گشتمه.» یا «باید بروم دستشویی» ولی بعضی اوقات هم به صورت رمز صحبت می‌کند.» هاش‌پایی همیشه کودک و شش‌ساله است– یک کودک هوشمند پرنرژگی که شبیه یک فرشته است و مثل یک «سبیل» (شخصیت‌های غیبگوی مونت‌اساطیر یونان) بچگانه صحبت می‌کند.

معلم این دختر وظایف او را به روشنی شرح می‌دهد: «دو‌خانه فطیان می‌کند و وان حمامی باقی نمی‌ماند، فقط یک عالم آب همه جا را فرا می‌گیرد.» و ظهور آخر زمانی آروکر (یک نسل منقرض‌شده از گاوها) را پیش‌بینی می‌کند. هاش‌پایی با خطر و تراز‌دی مانوس است. پدرش وقتی عصبانی می‌شد او را به باد کتک می‌گرفت و مادرش هم او را تنها گذاشت و به سوی مرگ شنا کرد. (ولی دختر او را روی صندلی آشپزخانه تصور می‌کند و با او حرف می‌زند) اگر پدرش چیزی به او آموخته، همات مقاومت است. او بیدی نیست که با این بادها بلزد. هاش‌پایی قول می‌دهد: «من و پدرم همین‌جا می‌مانیم. ما از این خاک برآمده‌ایم و در همین خاک می‌مانیم.» ساکنان وان حمام که طبیعت سرکش‌شان مثل او است یک میهمانی برپا می‌کنند– غذا و آتش‌بازی و موسیقی تا شیطان و کاترینا را بترسانند. از میان خوشگذرنا‌ها هاش‌پایی با خوشحالی به سمت ما می‌دود، در حالی که در هر دستش یک فشفشه دارد. موسیقی ویلن به اوج می‌رسد و یک عنوان روی پرده ظاهر می‌شود: «هیولاهای حیات وحش جنوب.» بیشتر تماشاگران جشنواره کن فیلم‌های رسمی را با یک تشویق گرم یا با یک تشویق بی‌اشتیاق پاسخ می‌دهند. اما تماشاگران حاضر در نمایش فیلم بن زیتلین از تیتراژ اول فیلم آماده‌دست‌زدن بودند و تعجبی هم ندارد. یا خیلی جای تعجب دارد.

همان‌طور که حیوانات و مادر گمشده‌اش با هاش‌پایی صحبت می‌کنند، این فیلم مسجورکننده هم با کلمات و تصاویر واضح و دیدی منحصر به فرد در سینمای مستقل امروز صحبت می‌کند. فیلم‌های قبلی اینچنین در گذشته دور هستند: خفخفتن آدوسون (درای در کالیفرنیا) در فیلم‌های اولیه ترنس مالیک، چندزادی لطیف «جورج واشنگتن» دیوید گوردون گرین، اختلافات خانوادگی «پرو اهر» کیسی لمسون و قبل‌تر از آن «داستان لوئیزیانای» ۱۹۴۸ رابرت فلاه‌رتی را حس می‌کنید. «داستان لوئیزیانا» از اولین فیلم‌های مستقل است که داستان یک پسر کاجون (اهالی اصل لوئیزیانا) را نقل می‌کند که زندگی‌اش با فقر یک چاه نفت در نزدیک محل زندگی‌اش دگرگون می‌شود.

یک ایلاشگاه هم در بارانداز مقابل وان حمام هست، ولی سرزمین هاش‌پایی از هر چیزی که ساکنان زمین اصلی تمدن می‌گویند به دور هستند. این محل می‌توانست در برزیل یا محل زندگی ساکنان بومی استرالیا باشد و می‌توانست در هر دوره

زمانی از قبل از صد سال پیش اتفاق افتاده باشد. ما در مکان افسانه‌ها هستیم، همان‌طور که در نمایش یک‌پرد‌های لوسی الیبار «خوش‌سرمزه و آبدار» نشان داده شد که الیبار آن را «یک موزیکال با موسیقی بلوگراس درباره عشق و غذای جنوب» توصیف کرده است که او و زیتلین به صورت آزاد فیلم را از این نمایش اقتباس کردند. (هاش‌پایی و وینکر در نسخه اصلی وجود ندارند) «هیولاه.» فیلمی دارای یک داستان قدرتمند جوهرنبرد نیست ولی صحنه و فضاهای چشمگیری دارد و داستانش را با توجه کنج‌کاونه و پرشور یک بچه پیش می‌برد. یک توفان به «وان حمام» ضربه کوبنده‌ای می‌زند؛ بعد از آنکه فرو می‌نشیند، وینک و دخترش از شالسی برعکس‌شده یک خودرو به عنوان قایق استفاده کرده و در ویرانه باقی‌مانده می‌گردند. مسوولان سعی در تخلیه اهالی ولی آنها مقاومت می‌کنند. هاش‌پایی و بقیه بچه‌ها به یک خانه غوطه‌ور در آب منتقل می‌شوند و البته اوراک‌ها هم خودشان را به دختر کوچک شجاع نشان می‌دهند که او به یکی از آن غول‌های شادان و خرناس‌کش خیره شده و رک و راست می‌گوید: «تو به جواری دوست من هستی.» فیلم بیشتر درباره تلاش هاش‌پایی برای درست کردن یک خانواده از یک پدر خشن، یک مادر غایب و باغ وحش‌اش در حیاط عقب خانه با استفاده از تخیل بدون حد و مرزش است. مادر یک خاطره تلخ و شیرین برای دختر و وینک است. («پدر گفته مامان آنقدر زیبا بود که وقتی به آشپزخونه می‌آمد لامد نبود که اجاق گاز را روشن کند. (در اینجا با واژه Hot انگلیسی بازی می‌شود) خلق و خوی تند وینک حریف خشم لفظی دخترش نمی‌شود («هن امیدوارم که بمیری! وقتی مردی من سر فیرت می‌یام و یک کیک تولد را تنهایی می‌خورم.») البته وینک که با روپوش بیماران بیمارستان به دور زمینش می‌گردد، به مرگ نزدیک است. وضعیتی که هاش‌پایی عملکرد ابرایش برنامه‌ای برای مقابله دارد. («اگر پدرم زود به خاله نرسد، آن وقت من باید شروع

نگاهی به فیلم «هیولاهای حیات‌وحش جنوب»

زندگی بعد از «کن» هم ادامه دارد

ریچارد کور لیس/ ترجمه: رهام سجادی



گفت‌وگو با «بن زیتلین»، کارگردان «هیولاهای حیات‌وحش جنوب»

جایی که دیوارها محبوس نمی‌کند

براییس رنینگر

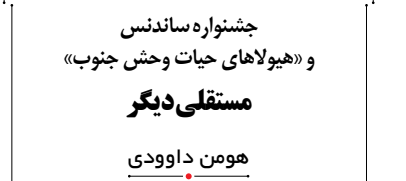
همین الان انجام دهم. مردم در خیابان می‌خورند، هوا گرم بود و همه جا موسیقی شاد و رایگان پخش می‌شد. در آنجا شما ملزم به انجام کارهای متداول برای زندگی در بقیه‌جاها نیستید. یک زندگی شاد و راضی‌کننده بدون وسایل غیرضروری دارید و این مساله به شما توانایی بی‌نیازی از پول را می‌دهد و در نتیجه می‌توانید تمام وقت خود را صرف کارهای هنری‌تان بکنید. به غیر از هنرمند بودن، یک احساس شدید آزادی در نیواورلئان و لوئیزیانای جنوبی هست. این حس در جای دیگری از آمریکا وجود ندارد. از آنجا برويد احساس می‌کنید که دیوارها شما را محبوس می‌کنند. برای من این همه چیز بود. در آنجا چیزی است که شما را از توفان‌های درونی محافظت می‌کند و این ویژگی در بیرون از آنجا موجود نیست.

وقتی من در نیویورک می‌خورند، هوا گرم بود و همه جا موسیقی شاد و رایگان پخش می‌شد. در آنجا شما ملزم به انجام کارهای متداول برای زندگی در بقیه‌جاها نیستید. یک زندگی شاد و راضی‌کننده بدون وسایل غیرضروری دارید و این مساله به شما توانایی بی‌نیازی از پول را می‌دهد و در نتیجه می‌توانید تمام وقت خود را صرف کارهای هنری‌تان بکنید. به غیر از هنرمند بودن، یک احساس شدید آزادی در نیواورلئان و لوئیزیانای جنوبی هست. این حس در جای دیگری از آمریکا وجود ندارد. از آنجا برويد احساس می‌کنید که دیوارها شما را محبوس می‌کنند. برای من این همه چیز بود. در آنجا چیزی است که شما را از توفان‌های درونی محافظت می‌کند و این ویژگی در بیرون از آنجا موجود نیست.



منع: ایندی‌وایر

چشم‌اندازی در مه



■ جشنواره ساندنس از همان ابتدا، یعنی سال ۱۹۷۸ که با نام «جشنواره فیلم پوتا/ آمریکا» در سالت لیک سییتی آغاز به کار کرد، تا به امروز نقش پررنگی در معرفی فیلم‌های مستقل در سراسر جهان بازی کرده است. رییس این جشنواره، رابرت ردفورد، علاوه بر حمایتی که با برگزاری این جشنواره از مستقل‌سازان به عمل می‌آورد، به عنوان بازیگر هم بیشتر در آثار مستقل و دور از جریان اصلی هالیوود به ایفای نقش می‌پردازد. ساندنس دو بخش درام و مستند دارد که هر کدام به دو بخش فیلم بلند و فیلم کوتاه تقسیم می‌شوند. یک دسته‌بندی دیگر هم وجود دارد که فیلم‌ها را به دو بخش آمریکایی و بین‌المللی تقسیم می‌کند. زمان برگزاری این جشنواره اوایل سال میلادی است و اولین جشنواره مهم هر سال محسوب می‌شود. زمان‌بندی برگزاری جشنواره طوری است که فیلم‌های مستقل بعد از موفق شدن در این جشنواره می‌توانند کمپین‌های تبلیغاتی تشکیل دهند و تا آخر سال خود را در محفل‌ها و جشنواره‌های مهم دیگر معرفی کنند. این مسیر دقیقاً همان مسیری است که در سال ۲۰۱۰ فیلم «مستان استخوان سوز» پیمود. آن فیلم که جایزه بزرگ هیات داوران در بخش درام و جایزه فیلمنامه‌نویسی این جشنواره را به دست آورد، قدم به قدم راهش را به جویاق انجمن منتقدان و کمی بعد به اسکار باز کرد و موفق شد در سالی که تعداد فیلم‌های خوب و «سکاری» زیاد بود، چهار نامزدی اسکار به دست بیاورد.

نمونه‌های متاخرتر، دو فیلم درخشان «تیرانوسور» و «زمینی دیگر» هستند. «تیرانوسور» یک درام مستقل انگلیسی است که اولین فیلم کارگردانش، پَدی کُسنِیداین، به حساب می‌آید. این فیلم سیر موفقیت‌هایش را با جایزه‌های بهترین کارگردانی و جایزه بزرگ هیات داوران ساندنس ۲۰۱۱ شروع کرد. تا به جایزه بهترین فیلم اول یک کارگردان در مراسم بنف‌تا رسید. «زمینی دیگر» هم درمی‌یام مایه‌های علمی‌خیالی است که کارگردان جوش، مایک کاهیل، آن را براسمایه شخصی ۲۰۰ هزار دلاری‌اش و با کمک دوستان و آشنایانش ساخته است. اولین فیلم کاهیل با وجود بودجه اندک‌ش هیچ نشانی از آماتوری بودن ندارد؛ حتی در جلوه‌های ویژه به‌اندازه فیلم هیچ کم و کاستی به چشم نمی‌خورد. شروع روند جایزه بردن «زمینی دیگر» هم ساندنس ۲۰۱۱ بود که جایزه بزرگ هیات داوران در بخش درام سینمای ایلمل و بلند و جایزه آلفرد بی. سالون برای بهترین فیلم بلند را به دست آورد.



«هیولاهای حیات وحش جنوب» که از این هفته به طور محدود در سینماهای آمریکای شمالی به نمایش درمی‌آید هم درامی است که موفقیت‌هایش را از ساندنس ۲۰۱۲ شروع کرده و بنا بر آنچه مسبق به سبایقه است و ذکرش رفت، امید‌های فراوانی را برانگیخته است. کارگردان جوان فیلم که سه فیلم کوتاه در کارنامه‌اش دیده می‌شود و «هیولاهای…» اولین فیلم بلندش است، بن زیتلین نام دارد. این فیلم توانست در ساندنس و در بخش درام دو جایزه مهم فیلمبرداری و جایزه بزرگ هیات داوران را به دست بیاورد. موفقیت‌های فیلم در کن امسال به اوج رسید و زیتلین به‌تنهایی توانست چهار جایزه معتبر کن را دریافت کند: جایزه فیپرشی در بخش «نوعی نگاه»، دوربین طلایی، جایزه تماشاگران جوان و جایزه دوم کلیساهای جهان.

داستان این درام ۹۱ دقیقه‌ای که با درجه‌بندی PG-13 به نمایش درخواهد آمد، دربرابر دختر شش ساله بی‌باکی به نام هاش‌پایی است. او با پدرش، وینک، در منطقه‌ای جنوبی و دلتایی از تهای دنیا با نام کنایام‌آهر می‌کند. پدر با دخترش را سختگیرانه برخورد می‌کند و مشتکش به دخترش را از خود او مخفی نگه می‌دارد. هدف پدر این است که دختر کوچکش در آینده – وقتی سایه پدر بر سرش نیست – قدرت روبه‌رو شدن با سختی‌های زندگی را داشته باشد. اما پدر به بیماری مرموزی مبتلا می‌شود. از طرف دیگر، گرمای شدید باعث ذوب شدن یخ‌ها و آزاد شدن حشرات مختلف می‌شود. در بین این حشرات، موجوداتی ماقبل تاریخی به نام «اوراک‌ها» وجود دارند که اثرش هولناک به وجود آورده‌اند. با بالا آمدن سطح آب، اوراک‌ها سر می‌رسند، حال وینک رو به وخامت می‌گزارد و هاش‌پایی برای نجات از این محصمه، به جست‌وجوی مادر گمشده‌اش می‌رود. این فیلم هم مثل دیگر فیلم‌هایی که از آنها نام برده شد، نه بازیگر ستاره و معروفی دارد و نه هیچ‌یک از عوامل پشت دوربین، شناخته‌شده هستند. تقریباً واضح است که تنها عاملی که باعث شده «هیولاهای…» این همه جایزه دریافت کند، قدرت و اعتبار خود فیلم است. ساندنس با انتخاب‌های خویش در سال‌های اخیر، کاری کرده‌تایی‌بصرانه منظر تماشای این اثر مستقل مانع‌م‌فیلمی که شاید اگر ساندنس به آن توجه نمی‌کرد، هرگز تا به این اندازه در سطح جهان مورد توجه قرار نمی‌گرفت و شاید هرگز در آمریکای شمالی – حتی به همین شکل محدود – اکران نمی‌شد.